

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روز گذشته راجع به کیفیت حج غیر مستطیع و این که کفایت از حَجَّة الاسلام می کند یا نه، مطالبی عرض شد و گفتیم که حَجَّة الاسلام برای افراد مختلف، مختلف است. و لذا در ظرف عدم استطاعت این حجش حَجَّة الاسلام است، و خب چند روایت هم بود، یکی از: «مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَيْجُزِيهِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ» حضرت فرمودند: «بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَةٌ». خب این دلالت می کند که حجش صحیح و حَجَّة الاسلام است.

روایت دیگر: «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ أَقْضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خب این هم صراحت دارد، نعم می خورد به حَجَّة الاسلام. اگر بالا هم شبهه ای بود این جا «قَالَ نَعَمْ» دیگر آن شبهه را ندارد. بعد حضرت می فرمایند: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» باید این حج را انجام بدهد. «قُلْتُ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تَامَةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجٌّ مِنْ مَالِهِ» آیا این که شما می فرمائید باید دوباره حج انجام بدهد، دلالت می کند حجش ناقص بوده است؟ حضرت می فرمایند: نه، در زمان خودش تام بوده «قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ» حَجَّة السلامش را انجام داده «وَتَكُونُ تَامَةً» درست هم هست. «وَلَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ».

ببینید «فَلْيَحُجَّ» دلالت بر وجوب می کند؛ باید حج انجام بدهد. عرض شد که مرحوم شیخ در این جا می فرماید که: «وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ مَحْمُولٌ عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِحْبَابِ» ایشان می گویند این دلالت بر استحباب می کند و کلام حضرت که می فرماید: حَجَّة الاسلام، بر این مسأله دلالت می کند، چون حضرت فرمودند: حَجَّة الاسلام انجام داده و این هم تام است و لیس بناقص. پس بنابراین این «فَلْيَحُجَّ» می شود مستحب؟! این است؟! مولانا اگر ملاک صراحت حضرت؛ بیان حَجَّة الاسلام است، چرا شما در یک مورد دیگر می گویند واجب است؟! مگر ما در این جا نداریم که اگر عبد حَجَّة الاسلام را انجام بدهد و بعد حُر بشود و عتق بشود واجب است که دوباره حج انجام بدهد؟ و شما گفتید که باید انجام بدهد، مگر در آن جا حَجَّة الاسلام نبود؟! هر دو که حَجَّة الاسلام است، حَجَّة الاسلام که با حَجَّة

الاسلام فرق نمی کند.

شما می گویند: آن در زمان رقیّت است، خب ما هم می گوئیم این هم در زمان عدم استطاعت است، آن تبدل موضوع از رقیّت به حرّیت موجب تبدل تکلیف است، خب ما هم می گوئیم در این جا هم تبدل موضوع است، در عدم استطاعت حَجّة الاسلام انجام داده است.

خیلی خب حالا وقتی که مستطیع شد یک حَجّة الاسلام دیگر برایش ثابت می شود. شما می گوئید دو تا حَجّة الاسلام نداریم، ما می گوئیم آن جا هم دو تا نداریم، مرغ یک پا دارد زور هم نزنید. شیخ طوسی هستی مخلصت هستیم روی چشممان، ولی دیگر با فرمایش امام صادق نمی توانی شاخ به شاخ بشوی، حواست باشد. هر کاری می خواهی بکنی ما مثل آن هایی نیستیم که می آیند و آبروی امام صادق را ببرند، ولی آبروی علامه مجلسی ریخته نشود. نه، صد میلیارد علامه مجلسی فدای یک ناخن گرفته شده امام صادق هم نخواهد شد، هر چیز جای خودش را دارد.

این جا در خود دلیل شیخ طوسی تناقض است. یعنی خود کلامی را که شیخ طوسی در این جا آورد با ملاک خودش تناقض دارد، و همین طور بقیه هم همین فتوی را دادند، از این جاست که می گوئیم اجماع همه کشک است. این مسأله چیست؟ در این جا مسأله به این کیفیت است و راجع به روایت جمال هم همین مسأله است، و همه این مطالب نسبت به این قضیه به این کیفیت است.

یک مطلب را در آخر در روز گذشته گفتیم که مربوط به حج ناصب بود، حج ناصب و آن هایی که در تحت ولایت نیستند، در بالا یک روایتی داریم که دلالت می کند براین که ناصب اگر حج انجام دهد - آن هم باز روایت دیگری بود- «لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحْبَبَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَ كَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» باید حج را دوباره انجام بدهد، حالا با توجه - این جا جای دقّت است - به اثبات وجوب حج به نصّ روایت؛ برای کسی که معسر است و بعد به حال یسر می رسد - با توجه به این مسأله - حضرت اَرَدَفَهُ بِنَاصِبٍ رَا دَر رَدِيفِ اَيْنِ قَرَارِ دَادَنَد. یعنی فرمودند: «وَ كَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ» وقتی که شخص ناصب مستبصر بشود و اهل ولاء بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حضرت می فرمایند: واجب است حج را انجام بدهد، این ظهور «وَ اِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» اگر چه این حج را انجام داده است. روایت نسبت به این مسأله ظهور دارد، که این شخص هم باید حش را دوباره انجام دهد. حالا ما کاری نداریم به این که این در ردیف آن معسر قرار گرفته، همین که حضرت می فرمایند: «وَ كَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ». «فَعَلَيْهِ» دلالت بر وجوب می کند، علیه یعنی بر اوست، یعنی بر ذمه اوست، علی به معنای ذمه می آید

، به معنای اختناق می آید، به معنای حکومت می آید، یک همچین معنایی دارد.

ولیکن روایت دیگر که روایت صحیحه است وجوب ناصب را نفی می کند ، نه وجوب معسر را. می فرماید: «مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالدِّيُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ» بر او حجة الاسلام است «أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» یا اینکه فریضه اش را انجام داده است. حضرت می فرماید: «قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حجش را انجام داده «وَلَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» من اینطور خوشم می آید که این دوباره حجش را اعاده کند. اینطور من دوست دارم، یعنی چه؟ یعنی این حجش بدرد نمی خورد. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَهُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٌ مُتَدَيِّنٌ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ كُلُّ عَمَلٍ عَمَلَةٌ وَهُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَضَلَّاتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُوجِرُ عَلَيْهِ إِلَّا الزَّكَاةَ» در مورد زکوة گفتیم که چون باید به اهل ولاء برسد، لذا زکوة قبول نیست، ولی نماز و روزه و اینها قبول است. «فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَأَمَّا الصَّلَاةُ وَالْحَجُّ وَالصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ» قضا برایش نیست حالا این روایت و آن روایت این جا جای اجتهاد دارد و جای تأمل دارد.

یا مثلاً در یک جای دیگر - این روایت حتی صریح تر هم هست - داریم که: «عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ قَالَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيُّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به امام باقر نوشته است که: «أَنْتَى حَجَجْتُ وَأَنَا مُخَالِفٌ وَكُنْتُ صَرُورَةً» حج اول هم بوده «فَدَخَلْتُ مُتَمَتِّعًا بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ» یعنی طبق حج تمتع انجام دادم «قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَعِدْ حَجَّكَ» حجت را دوباره اعاده کن.

البته مرحوم شیخ می فرماید که این روایت محمول علی الاستحاب است. باز اینجا یک روایت دیگری هم هست، البته احتمالاً این مضمونش همان است منتهی راویش فرق می کند، که همان روایت أَحَبُّ إِلَيَّ باز در این جا یک روایت دیگر است. خب این مسأله در این جا باید مورد توجه قرار بگیرد که مرحوم شیخ در این جا صاف فرموده اند که این حجش مستحب است و خودشان را خلاص کردند، و گفتند که خب حضرت در آن جا فرمود: «قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حجش را انجام داده «وَلَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» یا در یک روایت است اِنِّي لِأَكْرَهُهُ كَمَا قَبْلًا چندان روز قبل خواندیم که حضرت می فرمایند: لِأَكْرَهُهُ ذَلِكَ الْحَجَّ مِنْ أَهْلِ حَجِّهِ كَمَا قَبْلًا چندان روز قبل خواندیم که حضرت می فرمایند.

در آن روایتی که دارد که «أَعِدْ حَجَّكَ» «فَلْيُحْجَّ» «وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» در این جا یک مسأله به نظر بنده می رسد؛ آن مطلب را اول بعد مطلب دیگر که رُئِدَ است را می گوئیم.

آن مسأله اول این است که نصب دارای مراتب مختلفی است؛ یک وقتی شخص ناصبی است به این معنا که اصلاً سب است، یعنی این در مقام سب است و همان ناصبی است که راجع به ابوحنیفه آمده که اصلاً در مجلس درسش امام صادق را مسخره می کرد، مثلاً می گفت این مرتیکه! [نعوذ بالله] که چیزی نمی فهمد، یا می گفت که من به این چرندیات! فتوا نمی دهم. یعنی با این عبارتهای بی شرمانه از امام صادق تعبیر می کرد، آنوقت آنجایی که بصلاحتش بود می گفت: بله من دو سال پیش او درس خواندم، راجع به امام صادق نظر می داد.

و بقول آقای مطهری از مفاخر اسلام است! در جلد دوم کتاب اسلام و مقتضیات زمان ایشان دیده اید؟ در نظر آقای مطهری این ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! به خاطر این که در زندان منصور دوانیقی بود و با او بد بودند، لج بودند. با هم دیگر هر چه بودند که دلالت بر خوب بودنش نمی کند! و اتفاقاً ابوحنیفه آمده بود و با دشمنان امام صادق روی هم ریخته بود، آن محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض و مردم را تحریک به خروج می کرد، اینها که اصلاً دشمنان امام صادق بودند و همانهایی که امام صادق را در طویلۀ زندان حبس کردند و تهدید کردند که اگر تا فردا بیعت نکنی شما را به قتل می رسانیم و ابوحنیفه با این افراد رو هم ریخته بود. و نامه ای از او به افراد رسیده بود و تحریک کرده بود که من مردم را به سمت شما خواندم و پول فرستادم منتهی خود نامرد نشست در خانه و گفت اگر اموال مردم دست من نبود که باید به ایشان برسانم من هم ملحق می شدم. آره ارواح عمهات تو آدمی بودی که دنبال این حرفها بروی؟! این نامه بدست منصور می رسد و منصور می گیرد و در زندان می اندازد، بعد هم ظاهراً با سم به قتل می رسد. خلاصه این آدم، آدم ناصبی بود. در مقام نصب اند؛ یعنی این افراد.

یک نصب هم داشتیم که در مقام مخالف بود، یعنی هر شخصی که مخالف بود این را می گفتند ناصب، ناصب یعنی به شخصی که اصلاً مخالف مکتب اهل بیت است، این را ما از مضمون روایات بدست می آوریم که در این جا دو اصطلاح بوده؛ یکی در مقام عداوت و اظهار عداوت است و اطلاق ناصب به او می شد. یکی هم این که هر کسی که مخالف بود ولی در مقام ابراز عداوت نبود کاری به ائمه نداشت. مثلاً ائمه را مثل یک فقیه فرض می کردند و دنبال سایر مذاهب بودند، و شاید احترام هم می کرد حتی احترام هم می گذاشت ولیکن خب بالاخره آدم به هر که احترام می گذارد که تقلید نمی کند. این همه افراد هستند که احترام می گذارند، تقلید که می کنیم، بله خب بعضیها می گویند به ما احترام می گذاری حتماً باید به ما ارادت هم پیدا کنی دست ما را هم ببوسی! نه بابا احترامت را می گذاریم

تقلید را خودمان می‌دانیم، از یکی دیگر تقلید می‌کنیم. گفت مرید هستیم عاشق که نیستیم، هر چیزی یک حدی دارد دیگر.

نظر بنده این است که در این جا آن نصبی را که امام علیه السلام می‌فرماید: باید دوباره حجش را انجام بدهد، آن نصبی است که در حال سبّ باشد. اصلاً آن عبادت باطل است یعنی آن که سبّ است، او مرتد است، حتی واجب القتل است، آن نصب واجب القتل است و این فرد مرتد است.

یعنی شخص شخصی است که در طبق روایت امام صادق علیه السلام «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَأَنْجَسُ مِنْهُ» حضرت در مورد ناصب می‌فرماید: أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ در مورد مخالف حضرت نمی‌گوید أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ، در مورد روایات خمس رفقا بروند ببینید، البته ما بحثش را کردیم در همین بحث طهارت انسان خیال می‌کنم این روایات را آوردیم که چطور کیفیت نجاست و قذارت درونی مقول به تشکیک است، در حالی که قذارت ظاهری مقول به تشکیک نیست، نجس است دیگر. ولی این باطن است که در آن نجاست داریم، آنجس داریم و مراتب نجاست داریم این‌ها همه قذارت‌های باطنی است که این‌ها می‌باعث می‌شود کدورت باطنی بیشتر بشود آن ظلمت باطنی اقتضاء می‌کند بیشتر بشود.

خب به مقتضای این روایت آن ناصبی که در مقام نصب است اصلاً اعمالش قبول نیست. این واجب القتل است باید به قتل برسائی، لذا روایتی که در این جا حضرت می‌فرماید: ناصب کلاً حج را باید انجام بدهد، و همین طور در روایت بعدی که امروز خواندیم، به نظر می‌رسد که در این جا، طبق همان قاعده صحت و بطلان عبادت، این اقتضا می‌کند که حج باطل است و باید حج را دوباره انجام بدهد. و اما اگر فرض کنید که ناصب در این جا به معنای مخالف بطوری که در روایت معاویه العجلی، منظور از ناصب همان اهل خلاف بود، در پایین روایت داریم «نَاصِبٌ مُتَدَيِّنٌ» یعنی ملتزم است منتهی خب شما را قبول ندارد، امام را قبول ندارد ولی متدین است، به کسی که فحش می‌دهد سبّ می‌کند متدین نمی‌گویند، این تدین ندارد این که در این روایت داریم این «نَاصِبٌ مُتَدَيِّنٌ» همان نظریه ما را که دو جور نصب در این جا داریم تأیید می‌کند.

یک نصب، نصبی است که در مقام سبّ است و متدین نیست، این را حضرت می‌فرماید: «فَلْيُحْجِ»، «فَعَلَيْهِ الْحُجُّ» واجب است حج انجام دهد. چون حجش باطل بوده، این اصلاً مرتد حساب می‌شود و این واجب القتل است. یعنی قتلش جایز است. جایز القتل است و این حجش اصلاً باطل است. لذا حضرت می‌فرماید: «فَلْيُحْجِ». ناصب دوم، ناصب به معنای مخالف است که از این روایت

هم همین بدست می آید این را حضرت می فرماید: «وَلَوْ حَجَّ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» این بهتر است که برود حجش را دوباره انجام بدهد. چرا؟ چون حجش صحیح بوده حج باطل که نبوده مثل این سنی های بیچاره که آنها میلیون ها نفر بلند می شوند می آیند اصلاً هر را از بر تشخیص نمی دهند نمی فهمند ابوحنیفه کیست؟! امام صادق کیست!؟

یکی از رفقا بود می گفت: در یک سفر داشتیم نگاه می کردیم دیدیم یک خانواده اندونزی آمده بودند آن جلو می خواستند لباس هایشان را عوض کنند مرد و زن همه لباس هایشان را درآوردند و شروع کردند به شستن در تشت، می گفتند حالا این ها را بعداً می پوشند می روند مسجد الحرام. این چه می فهمد؟! بابا این که لباسش را همین طوری در می آورد و بعد هم می شوید که طاهرأ، مطهرأ، متطهرأ با حال طهارت و خلوص نیت برود طواف کند، این ها حالا اهل خلافند؟ حالا این ها حجشان باطل است؟ نه بابا کجا باطل است! خدا از همین ها قبول می کند و شاید هم از آن ها بیشتر از ما هم قبول کند، واقعاً جداً می گویم!! آدم این ها و صفایشان را واقعاً می بیند می گوید با این وضعی که ما داریم کار ما زار است. همین قدر می فهمند، فهمشان همین قدر است، درکشان همین قدر است، حالا حضرت بیاید بگوید نه این که بلند شده آمده در این جا، این حجش باطل است و باید دوباره برود انجام بدهد!! معلوم است حجش درست است منتهی حضرت می فرمایند: اگر این فهم پیدا کرد، پول هم داشت «أَحَبَّ إِلَيَّ» خب بیاید یک حجی را با ولاء انجام بدهد. این بهتر نیست؟! یک چیز طبیعی است که حضرت در اینجا می گویند که این حجی را که انجام داده در حال خلاف بودها لآن بیاید حج با ولاء انجام بدهد تا اثرش را بیشتر متوجه بشود، که بین این و آن چه فرقی است.

پس با توجه به این قضیه روایاتی که در آن «أَحَبَّ إِلَيَّ» نیست و منظور ناصب است؛ این روایت دلالت می کند بر آن نصب اصطلاحی که عداوت و ابراز عداوت است. مثل همین افراد متجری و افراد متحدی که جسارت به ائمه می کنند، که این ها اصلاً واجب القتل هستند. کسی که واجب القتل است حجش که درست نیست، حجش باطل است، می خواهد انجام ندهد حجش باطل است. امام می فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» باید حج را انجام بدهد و اما اگر نه، آن ناصبی باشد که در بعضی روایات دیگر هست، آن ناصب حجش درست است، ولیکن وقتی که مستبصر شد بهتر است حج را دوباره انجام بدهد.

غیر از زکوة که خب آن زکوة یک مورد خاص است. چون وجوبش و وجوب تکلیفی است منتهی از باب این که مورد مصرف خاص برایش تعیین شده باید به مورد خاص خودش برسد.

پس بنابراین نظر ما نسبت به دو روایاتی که مربوط به ناصب هست در دو جای مختلف فرق

کرد، در مورد ناصبی که سبّ است حج او باطل و باید انجام بدهد، ولی ناصبی که فقط صرفاً خلاف است در این جا حشش درست است و مستحب است انجام بدهد، طبق روایات امام باقر و امام صادق علیهما السلام.

خب حالا فرضاً اگر کسی این مطلب را نپذیرد و بگوید: در این جا یک نصب بیشتر نداریم و همان اطلاق که در آن روایت است؛ همان اطلاق هم در این روایت است و در این روایت هم سبّ نیامده و دلیلی بر افتراق بین دو نصب در این جا وجود ندارد، و یک روایاتی در این جا داریم که حضرت بنحو اطلاق امر به حج می کنند، بعضی روایت ها با دقت و تفسیر بیشتر برای آن اطلاق حج را به استجاب تعبیر می کنند. اگر این مطلب را بگوئیم باید این مسأله را بگوئیم که لسان در تمام این روایات مربوط به ناصب که حضرت می فرمایند: لَأَكْرَهُ، یا می فرمایند: أُحِبُّ أَنْ يَعِدَ، یا در آن جایی که می فرمایند: فعليه أَنْ يَحِجَّ و إن كان قد حجَّ فليحج، لسان روایت اقتضاء می کند این حجی که انجام داده است آن مصلحت اتیان نشده باشد، حج بلا حج است. این مسأله است. چون این که حضرت می فرماید: فليحج.

اگر یادتان باشد مدت ها قبل من عرض کردم که اصلاً در مسأله کیفیت استجاب ما یک نظر خاصی داریم؛ در خیلی از موارد ما اصلاً استجاب نداریم خودمان انتزاع استجاب و استخراج این وصف را از مضامین ادله می کنیم، ولی امام علیه السلام این حرف را نمی زند و نمی فرماید. اگر امام بگوید؛ می گوید مستحب، ما این همه روایات درباره استجاب نداریم؟ این همه روایات درباره مکروه نداریم؟ این همه ادله کراهت و این همه ادله استجاب، خود امام گفته مستحب، فَيُسْتَحْسَنُ، یعنی، اَنِّي أُحِبُّ، این ها همه دلالت بر استجاب می کند، یا مثلاً در مکروه می فرماید: هذا مكروهٌ یا آن نهی که بواسطه قرائن استفاده کراهت از آن می شود، خب از این ها هم همین طور. وجوب و حرامش هم که مشخص است. در خود استجاب فی حد نفسه در این جا مسأله است! در مورد استجاب باید ما توجه داشته باشیم.

اگر استجاب راجع به عمل مکرر باشد معنا این است که: آن عمل فی حد نفسه در موقعیت خودش تام و تمام است و وجوب انجام شده، حالا این اعاده انجام می شود.

فرض کنید یک شخصی نماز ظهر را فرادی خوانده و تمام است. و دیگر ملائکه هم از او طلب کار نیستند خوانده و آن ها هم بردند بالا و آسمان چهارم، پنجم چسباندن و رسانده اند به عرش. و خدا هم قبول کرده، گفته حالا بالاخره از بنده خود قبول می کنیم. یک دفعه یک امام جماعت سیّد قُرشی

می‌آید و خیلی قشنگ و خیلی خوب، می‌گویند که مستحب است آن نماز فردای به جماعت اعاده بشود، بله این می‌شود مستحب این دیگر واجب نیست یعنی ملائکه آن نماز اول را رفتند و به عرش خدا چسباندن.

آن هم چه نمازی، نمازی که به عرش خدا بچسبد. گفتش که این نماز تو بالا برود خدا کجا برود. خدا می‌گوید می‌خواهید نماز برایم بیاروید؟! تحفه آوردید!

دیشب در روزنامه می‌خواندم در احوالات یک بنده خدایی بود می‌خواندم که روزنامه حوزه یک قسمتی بود داشتم نگاه می‌کردم - این قضیه را مرحوم دستغیب گفته بود، معروف هم هست؛ یکی از علما داشته نماز می‌خوانده و یک دفعه یک دهاتی می‌آید و صف اول و رکعت اول را می‌خواند و خب بعد رکعت دوم را می‌خواند و بعد رکعت سوم را خودش فردای می‌خواند و بعد می‌نشیند کسیه‌اش را باز می‌کند و پنیرش را می‌خورد، حالا صف اول! تمام مردم می‌گویند: آقا این چه وضعی است، برو گوشه مسجد بنشین، می‌گوید برو بابا، داد و بیداد می‌کنند آخر آخوند پیش نماز می‌گوید چرا این کار را کردی؟

می‌گوید از آن اولی که من آمدم خیال کردم این جا یک آدم دارد نماز می‌خواند، آمدم دیدم جنابعالی رفتی دنبال خر خریدن از همان اول که الله اکبر را بستی رفتی در بازار دنبال الاغ، شروع کرد آن حالتش را یکی یکی گفتن - گفتی من الان دیگر پیر شدم و نیاز به خر دارم و بلند شدی رفتی بازار خر فروش‌ها، همه خیابان‌ها خر وجود دارد، نیازی به بازار خر فروش‌ها نیست، رفتی بازار خر فروش‌ها و الاغ‌ها را یکی یکی قیمت کردی و یک الاغ سفید خوشگل پیدا کردی و خریدی و آوردی در منزل شروع کردی برایش طویله ساختن آن مال رکعت اولت بود، رکعت دوم شروع کردی طویله ساختن، آخور برایش درست کردی و فلان.

یارو رنگ به رنگ می‌شد سیاه می‌شد و سفید می‌شد و دید این دارد همه را می‌ریزد رو، بعد شروع کردی به آخور پرداختی، منم دیدم آمدم نماز بخوانیم یا برویم تو طویله؟! داریم با جنابعالی می‌گردیم ما آمدم پشت سرت نماز بخوانیم گفتیم نان و پنیرمان را بخوریم، نمازمان را فردای کردیم. حالا این نماز حضرت حُجَّة الاسلام و ملاذ الاعلام، ملاذ الانعام. جبرئیل می‌خواهد این را بالا ببرد؟! خدا می‌گوید این نماز را داری بالا می‌بری بنده کجا بروم!؟

یک وقت بنده خدایی در شیراز بود این رفته بود در حافظ نشسته بود داشت عرفان می‌گفت بنده هم از تلویزیون تماشا می‌کردم خانه یکی بودیم از دوستان قوم و خویش اهل بیت، گفتم این آقا



حافظ برود حافظ بدبخت بیچاره کجا برود؟! کار به جایی رسیده که این آقا می‌آید آن هم پشتش را کرده به حافظ دارد برای چند نفر صبحگاه بجای ورزش صبحگاهی عرفان می‌گوید، گفتم بدبخت حافظ الآن می‌گوید این آمده این جا من کجا بروم! دیگر عرفان گفتن که دست این‌ها افتاده!!

هیچی همه چیز خر تو خره دیگر عالم خر تو خر است دیگر، همه چیز قر و قاطی شده دیگر وقت ظهور است، سابق بالاخره حدود مشخص بود، مرزها مشخص بود هر چیزی جای خودش را داشت، هر چیزی حساب خودش را داشت، الآن هر کسی هر چیزی که بصلاح است همان را بیان می‌کنند.

بله آن نماز [بر حسب فقه ظاهر] درست است. ولیکن واقعاً صحبت در این است و این را می‌خواهم بگویم که: این نمازی که حالا طرف رفته خر خریده حالا از این مثال استفاده‌اش را هم بکنیم - این که الآن رفته خر خریده و بعد هم در رکعت دوم رفته طویله ساخته بعد هم در رکعت سوم سوار خرش شده و به مسجد آمده خوب این نماز چه فایده‌ای دارد؟! یعنی واقعاً در روز قیامت این نماز در کفۀ ترازو قرار می‌گیرد یا نه؟! حالا اگر راوی به امام صادق عرض کند که: یا ابن رسول الله شخصی آمده در رکعت اول خر خریده، در رکعت دوم طویله‌اش را درست کرده و در رکعت سوم هم سوار خرش شده، آیا این نمازش را اعاده بکند؟

حضرت می‌فرماید فلّیعد باید اعاده کند، این فلّیعد مستحب است یا واجب، این نه مستحب است نه واجب، مستحب اصطلاحی نیست. چرا؟ چون استحباب اصطلاحی در جایی است که آن مصلحت فعل اول تدارک شده باشد، حالا مصلحت زائدی برای آن تدارک بکند، مثلاً می‌گویند نمازهای نافله مستحب است چون تدارک مصلحت فرض را می‌کند، در روایات داریم، اصلاً علت نفل در روایات بیان شده است.

این‌هایی که عرض می‌کنیم این‌ها همه از مسائل بزرگان است و گرنه از این حرف‌ها در این کتابها پیدا نمی‌کنید، این‌ها همه از چیزهایی است که آن‌ها فرموده‌اند و این نکته‌هایی است که مجتهد باید به این نکات دقت کند تا در فتوایی که به مردم می‌دهد بداند چه تعبیری را بیاورد، چه طوری فتوی بدهد.

دیدید بعضی وقت‌ها و بعضی اوقات در سابق مرحوم آقا در بعضی از قضایا صراحتاً نمی‌گفتند، ولی یک حرفی را می‌زدند ولی وقتی که از علتش سؤال می‌کردیم جواب نمی‌دادند؟! به خاطر این مسائل بود. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد